

استعاره در وضعیت فراساختارگرایی

آرش آذرپیک^۱، نیلوفر مسیح^۲

چکیده

در دیدگاه سنتی استعاره، انتقال معنی از لفظی به لفظ دیگر است و جزئی از صنایع ادبی و تزئینی در کلام بود و وابسته به ادبیات به شمار می‌رفت. با پشت سر گذاشتن تحولات و با ظهور زبان‌شناسی شناختی استعاره به پدیده‌ای رایج در کلام روزمره و عامل مهمی در درک واقعیت‌های جهان تبدیل شد. به گونه‌ای که فلسفه قاره‌ای و تحلیلی نگاه‌های متفاوتی نسبت به آن دارند. در این راه انواع نگرش‌های مقایسه‌ای، تعاملی، شناختی، غیرشناختی و... شکل گرفته است. نوشتار حاضر سعی دارد به تاریخچه استعاره و خصوصاً استعاره مفهومی و استعاره از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا بپردازد؛ و ضمن بررسی نقاط قوت و ضعف آن‌ها دریچه نوینی را رو به تعریف استعاره و کاربرد آن در ادبیات و زبان معمول بگشاید. در این نوشتار که به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای انجام گرفته؛ پی خواهیم برد که با اصالت دادن به کلمه و مقام جامع وجودی آن (لوگوس) که نگاهی فرائی‌ست؛ تعریف استعاره نیز دست‌خوش تغییر و تحول شده است. به گونه‌ای که آنچه زبان‌شناسی شناختی آن را استعاره مفهومی می‌نامند در نگرش فراساختارگرایی تنها ساحات متغیر معنایی آن واژگان به شمار می‌رود.

کلمات کلیدی: استعاره، استعاره مفهومی، فراساختارگرایی، ساحات ثابت معنایی، ساحات متغیر معنایی.

^۱ دانش آموخته کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

واژه استعاره، هر چند با گذر زمان معانی عام و خاص یافته؛ اما در نزد گویشوران زبان، استعاره همان تشبیه است که ادات آن حذف شده است. به طور کلی استعاره از واژه یونانی (metaphor) گرفته شده و به آن دسته از کارکردهای زبانی گفته می‌شود که در آن‌ها واژه از یک شیء به شیء دیگر منتقل شده است. مطالعه در مورد استعاره علاوه بر قلمرو ادبیات به قلمرو زبان‌شناسی نیز راه یافته بنابراین می‌توان به دو زبان معیار (کلمات به صورت حقیقی بیان می‌شوند و مقصود گوینده همان است که می‌گوید.) و زبان مجازی (که در آن کلمات علاوه بر معنای حقیقی دارای یک معنای تلویحی هستند که بر معنای دیگری-معنای ضمنی-) علاوه بر معنای صریح اشاره دارند.

استعاره‌های مفهومی و ویژگی‌های معرفت‌شناختی آن از سال ۱۹۸۰ توسط لیکاف و جانسون مطرح شد. آن‌ها برآنند که ما جهان را از راه تجربه می‌شناسیم و شیوه طبقه‌بندی جهان بیان مفاهیم انتزاعی به کمک زبان و به شیوه استعاره است. و برخلاف بلاغت سنتی پایه استعاره‌ها مفاهیم هستند نه واژه‌ها به بیان دیگر، استعاره‌ها واحدهای مفهومی هستند؛ نه واژگانی. نکته دیگر آن است که استعاره‌ها عموماً براساس تشابه پدید نمی‌آیند؛ بلکه بر پایه تجربه‌های محیطی میان دو حوزه مفهومی متفاوت شکل می‌گیرند. (Lakoff & Johnson, 1980: 244) ر.ک. کریمی و علامی، ۱۳۹۲، ۱۴۴)

اما زبان‌شناسی فراساختارگرا که شاخه زبان‌شناختی مکتب اصالت کلمه است و توسط آرش آذرپیک در ایران مطرح شده؛ بر آن است که ما جهان را از طریق منابع چندگانه ادراک (عقل، تجربه، تاریخ یا مرجع باز، تخیل، سنت و بنیان روایت‌ها) و شهود درک خواهیم کرد. شیوه‌ی درک مفاهیم انتزاعی به کمک ساحات ثابت و متغیر معنای کلمات صورت می‌پذیرد و استعاره یکی از ماهیت‌های ساحات ثابت معنایی کلمه به شمار می‌رود، لذا ساحات متغیر معنایی کلمات با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت معنایی در ساختارها و بافتارهای مختلف می‌تواند انواع مفاهیم زمان، کمیت، حالت، دگرگونی، کنش، علت، هدف، شیوه، وجه و... را نمود ببخشد. این در حالی است که استعاره می‌تواند در واژگان، گروه‌های سازه‌ای و پاره‌گفتارها، شبه جملات و ... نمود یابد.

۱-۱. بیان مساله

با توجه به آنچه گفته شد لیکاف و جانسون در مورد استعاره مفهومی نگرگاه نوینی را معرفی کردند. اما یکی از مشکلات این تعریف آن است که تعریف سنتی از استعاره را به حاشیه رانده و هر نوع گفتاری که دارای معنای ضمنی می‌باشد، استعاره می‌داند. این در حالی است که در نگرش زبان‌شناسی فراساختارگرا ضمن تأکید بر تعریف سنتی استعاره، استعاره مفهومی را همان ساحات متغییر معنایی کلمه می‌داند که با حفظ و همراهی همواره ابعاد ثابت در ساختارهای مختلف زنجیره گفتار معنایی متفاوتی را نمود می‌بخشد. این نوشتار بر آن است تا با معرفی اجمالی انواع نگرش‌ها نسبت به استعاره یک دیدگاه کلی به دست دهد و با فراروی از این نگرش‌ها با ارائه نمونه‌هایی در حوزه‌های تعریف استعاره، ساحات متغییر معنایی واژگان و ساحات ثابت معنایی و ساحات ثابت مفهومی را تشریح و بررسی نماید.

لذا پس از پاسخ به این پرسش که استعاره چیست به دنبال ارائه تعریفی برای ساحات متغییر معنایی کلمه بوده و درصدد هستیم انواع این ساحات را مشخص و ارتباط بین ساحات متغییر معنایی و استعاره را دریابیم. همچنین پاسخ دهیم چه دلایلی وجود دارد که استعاره مفهومی همان ساحات متغییر معنایی کلمات است؟ در پژوهش حاضر داده‌ها به منظور بیان انواع مفاهیمی که توسط استعاره‌ی مفهومی در جملات متفاوت نمود یافته‌اند مورد تجزیه و واکشافی قرار می‌گیرند و در نهایت این داده‌ها توسط نگرگاه فراساختارگرایی تحلیل و توصیف می‌شوند. لذا این نوشتار از جهت کنش انتقادی آن در نوع خود منحصر به فرد است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

پیشینه مطالعات در مورد استعاره بسیار وسیع و گسترده است. ارسطو در فن شعر و ریطوریکا به تفسیر استعاره پرداخته و انواع استعاره را معرفی می‌کند. ریچاردز در کتاب فلسفه بلاغت (۱۹۳۶) استعاره را مهارتی برای تزیین کلام و قدرت اضافی زبان به شمار می‌آورد. ماکس بلک در مقاله استعاره (۱۹۵۵) بیان می‌دارد که استعاره شباهت‌ها را بیان نمی‌کند، بلکه شباهت‌ها را خلق می‌کند. دونالد دیویدسن در مقاله معروفش «معنای استعاره» (۱۹۷۸) استعاره را یک مسأله کنشی می‌داند نه معنایی و می‌گوید استعاره‌ها با معنای تحت‌اللفظی هیچ تفاوتی ندرند. گرایش در (۱۹۷۵) طی مقاله‌ای با عنوان منطق و مکالمه درک استعاره از طرف شنونده را منوط به ارتباط عمیق و ظریف و مناسب بین گوینده و شنونده می‌داند. لیکاف و جانسون نیز

مفهومی را بیان می‌کنند. در میان مسلمانان نیز عبدالقادر جرجانی که دو علم معانی و بیان را تدوین نمود؛ استعاره را یکی از شیوه‌های بیان مقصود برشمرد. سگّاکي نیز معتقد است سازوکار استعاره بر استعمال حقیقی یعنی در معنای موضوع له بنا شده است. از لحاظ پژوهش‌های آکادمیک نیز می‌توان به نوشتارهای زیر اشاره کرد: سلیمان قادری (۱۳۹۲)، استعاره، بدن و فرهنگ (مفهوم‌پردازی دل، جگر، و چشم در بوستان سعدی)؛ اسدالله زنگویی، بختیار شعبانی ورکی و دیگران (۱۳۸۹) استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت؛ فرشته دارابی و عباس اشرفی (۱۳۹۸) تحلیل شناختی استعاره‌های مفهومی در کتاب کافی بر مبنای الگوی لیکاف و جانسون (۱۳۹۸)؛ گایاتری چاکراوورتی اسپیواک و امیر احمدی آریان (۱۳۹۰) دریدا و واساز؛ آریا یونسی (۱۳۹۶) سقوط و ظهور استعاره: سیر تاریخی استعاره در فلسفه و ده‌ها مقاله دیگر را می‌توان نام برد که به تجزیه و تحلیل نگرش‌های بیان شده می‌پردازند. اما هیچ یک با نگاه انتقادی به نگرش‌های فوق‌الذکر نپرداخته‌اند. لذا این نوشتار درصدد است تا با بازخوانش نگرگاه‌های بیان شده ضمن تجزیه و تحلیل، نقاط ضعف و قوت آن‌ها را بیان و با ذکر نمونه برخی از این نگرگاه‌ها را با چالش مواجه کند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. انواع نگرش‌های استعاره

۲-۱-۱. نظریه تشبیه

دیدگاه‌های مبتنی بر تشبیه یا مقایسه از روزگار ارسطو در قرن چهارم پیش از میلاد مطرح بوده است. بر مبنای این دیدگاه هر استعاره یک تشبیه فشرده است و معنای استعاره براساس معنای تشبیه مرتبط با آن شناخته می‌شود. در نظریه تشبیه، استعاره حاوی نوعی مقایسه ضمنی میان دو امر جداگانه است. (زنگویی، شعبانی و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۹) «نظریه تشبیه بر این باور است که ویژگی‌های مشترک میان دو امر مقایسه شده قبل از ساختن استعاره، وجود داشته‌اند و استعاره را می‌توان به یک تعبیر تحت الفظی منتقل کرد بدون آنکه مضمون شناختی آن از بین برود. از این دیدگاه نقش استعاره صرفاً تقویت تأثیر بلاغی و وضوح سبکی و نیز دلنشین کردن سخن است. (آبرامز، ۲۰۰۵: ۱۶۳)

۲-۱-۲. نظریه تعاملی

نظریه تعاملی دو ادعای اصلی دارند. نخست این که استعاره‌ها یک محتوای شناختی تفکیک ناپذیر دارند و دیگر اینکه این محتوای شناختی (معنی) از طریق تعامل نظام‌های شناختی متفاوت تولید می‌شوند. (زنگویی، شعبانی و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۱) ریچاردز می‌گوید استعاره با درآمیختن دریافت‌های ما از مشبه و مشبه‌به (رسانه و هدف) معنایی می‌سازد که «حاصل تبادل» آن دو است و نمی‌توان با تفسیر تحت‌اللفظی، شباهت آن دو عنصر را بیان کرد. به دیگر سخن، استعاره قابل برگشت و تقلیل به زبان حقیقی نیست. بنابر عقیده ریچاردز «استعاره به جای این که جانشین معنای حقیقی باشد امری بدیل ناپذیر است. استعاره گاهی ناگفته‌هایی را بیان می‌کند که با هیچ روش دیگری قابل بیان نیست. (استیور، ۱۳۸۴: ۲۱۵)

۲-۱-۳. دیدگاه کاربردگرا

خلاصه این دیدگاه از نگاه دیویدسن عبارتند از: استعاره کار رؤیایی زبان است و مانند هر کار رؤیایی، تعبیر استعاره هم به تعبیر کننده و هم به پدیدآورنده آن بستگی دارد. / بین خلق و آفرینش استعاره و تعبیر خلاق آن رابطه متقابلی وجود دارد، ولی دستورالعملی برای آفرینش، تشخیص و تعبیر و درک به معنای آن وجود ندارد. (زنگویی و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۵)

۲-۱-۴. نظریه کنشی گفتار

گرایش (۱۹۸۹) میان معنای موقعیتی پاره‌گفتار (utterance occasion meaning) -معنایی که پاره‌گفتار در یک موقعیت کاربردی خاص ایفا می‌کند- و معنای بدون زمان پاره‌گفتار (timeless meaning) -معنایی که پاره‌گفتار براساس کاربرد معمول خود و فارغ از زمان و کاربرد خاص دارد- تمایز قائل می‌شود. معنای دوم را می‌توان معنای لفظی و رایج پاره‌گفتار دانست. در استعاره گوینده یا نویسنده در پی آن است که مخاطب معنای موقعیتی پاره‌گفتار را از طریق فهم معنای بدون زمان آن دریابد. (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱: ۴) نظریه زبانی کنش‌گفتار با تحلیل انواع مختلف کارهایی که می‌توانیم با کلمات انجام بدهیم، سروکار دارد. در چنین مواردی، گفتن با کنش برابر است و گوینده با به زبان آوردن برخی جمله‌ها کاری انجام

می‌دهند. آستین این فعل‌ها را «کنش» می‌نامد و آن‌ها را از فعل‌های که اطلاعات را به صورت غیرکنشی انتقال می‌دهند، متفاوت می‌داند. افعال کنشی صدق و کذب ندارند. (لطفی‌پور، ۱۳۷۳: ۱۰)

۵-۱-۲. نظریه شناختی

در این نظریه «اساس استعاره، درک و تجربه یک چیز براساس چیز دیگر است.» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ر.ک. گلفام و همکاران، ۱۳۸۱: ۵) لیکاف و جانسون ادعا می‌کنند که نظام تصویری ذهن انسان بر پایه مجموعه کوچکی از مفاهیم تجربی شکل گرفته است؛ مفاهیمی که از تجربه ما ناشی می‌شوند و به خودی خود و نه در ارتباط با حوزه‌های تصویری دیگر تعریف می‌شوند. مفاهیم تجربی مورد نظر شامل مجموعه‌ای از روابط مکانی پایه‌ای (بالا/پایین، جلو/عقب)، مجموعه‌ای مفاهیم هستی شناختی فیزیکی (مانند موجود، ظرف و ...) و مجموعه‌ای از تجربیات و فعالیت‌های اساسی (مانند خوردن، حرکت کردن، و...) است. (همان)

۲-۲. کلمه در زبان‌شناسی فراساختارگرا

در زبان‌شناسی فراساختارگرا معنا از لوگوس (مقام جامع وجودی کلمه) و از مجرای خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در ما زایش یافته و جهان زیستی‌مان را در خویش می‌زاید. (ر.ک. مقدمه آذربیک، هاشمی، ۱۴۰۰: ۳۵) در این نگرش کلمه یک حقیقت عمیق است و «حقیقت عمیق از دو ساحت هم‌افزا شکل گرفته است؛ یعنی «ساحت ثابت حقیقت عمیق» و «ساحت متغییر حقیقت عمیق» و خود کلمه بیشترین تجلی حقیقت عمیق را دارد... هر کلمه در قاموس واژگان دارای یک یا چند معنای مشخص محدود واژگانی است که در لغت‌نامه‌ها معنی یا معنای ثابت و مشخص و محدودی دارند و دقیقاً با حفظ همان معنا یا معنای ثابت محدود می‌توانند در شرایط مختلف در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون توسط گویشوران متفاوت در هر لحظه باعث ریزش و بارش معنای مختلف، بی‌پایان و حتی بی‌سابقه شوند. این خاصیت ساحت متغییر حقیقت عمیق در واژگان است. (آذربیک و احمدی، ۱۳۹۸: ۱۰۱) بنابراین کلمات می‌توانند با حفظ جوهره-گفتاری و نوشتاری- از لحاظ جوهره معنایی، همانند خالق خود یعنی انسان از آن مرجع و مدلول اولیه فراتر روند و ظرفیت پذیرش جهان‌های دیگر با مرجع‌های دیگر را نیز داشته باشند. لذا کلمات می‌توانند در ساختارهای متفاوت اجتماعی نقش‌های متغییر و متفاوتی بپذیرند که این ویژگی مربوط به جوهره متغییر معنایی کلمات است. (همان)

بنابراین کلمه دارای سه جوهره معنایی، گفتاری و نوشتاری است. و به طور کلی هر کلمه‌ای دارای دو ساحت ثابت معنایی و ساحت متغییر مفهومی می‌باشد.

الف - ساحت ثابت معنایی: هر کلمه-پدیداری دارای یک یا چند معنای ثابت است که با توجه به انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در لغت‌نامه‌ها و در ذهن گویشوران آن زبان ثبت و ضیط شده و کاربرد دارد. این ساحت از کلمه را ساحت ثابت معنایی می‌نامند. به عنوان مثال کلمه-پدیدار رند و چتر یک یا چند معنای ثابت دارد از جمله:

رند: زرنگ، زیرک، بی‌قید

چتر: آلتی است به شکل دایره که شخص را از تابش آفتاب و باران محافظت می‌کند.

در مورد اول سه معنا و در مورد دوم بر یک معنای ثابت اشاره دارد.

ب - ساحت متغییر معنایی: هر کلمه-پدیداری با حفظ و همراهی همواره ساحت‌های ثابت معنای در بافتارها و ساختارهای مختلف بنابر انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه معنای متعددی می‌پذیرد. این معانی متعدد در بار ژنتیکی^۳ کلمه به صورت بالقوه موجود است و در شرایط مختلف بازنمایی می‌یابد. پس هر کلمه‌ای با حفظ و همراهی همواره‌ی ساحت ثابت معنایی دارای بی‌نهایت ساحت متغییر معنایی است. (آذربیک، ۱۳۹۹: ۲۵) به عنوان مثال کلمه-پدیدار آب در بافتارها و موقعیت‌های متفاوت معانی مختلفی را بازنمایی می‌کند.

آب (H₂O) یک ترکیب معدنی، شفاف و بی‌مز است.

آب را گِل نکنیم.

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند.

چشمم آب نمی‌خورد.

^۳ بار ژنتیکی برای نخستین بار به عنوان یک مقوله زبان‌شناختی در رمان فلسفی دو جلدی «شم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک» به گونه‌ای مشخص و متدیك و مصداق‌مند مطرح گردید. و پس از آن توسط بسیاری با عنوان ژنوم ادبی، یا ژنوم زبانی و .. مورد استقبال قرار گرفت.

جهان را برده آب و ما بخوابیم.

آب از سرمان گذشت.

چقدر آب می خوره

تو آب زیر کاه هستی.

آبم برفت

در جملات فوق آب در شرایط مکانی و زمانی، و اندیشگانی و جنسیتی و روانگهی مختلف و توسط افراد گونه‌گون به کار رفته است و هر بافت یا ساختار با حفظ و همراهی همواره ساحت ثابت معنایی کلمه‌ی آب، آن را در معنایی دیگر به کار برده است. لذا تمامی این معانی، جزء ساحت متغییر معنایی کلمه آب به شمار می‌روند.

ساحت ثابت معنایی خود به دو مقوله منقسم می‌شود: ۱- ساحت ثابت معنایی ۲- ساحت ثابت مفهومی. برای درک این دو ساحت ابتدا باید تفاوت معنایی دو ساحت معنا و مفهوم را دریابیم.

از نگاه فلاسفه نخستین مرحله شناخت یا همان تجربه هستی‌های واقع در جهان به واسطه‌ی مفهوم صورت می‌گیرد که نوعی ایده یا تصور یا سازه ذهنی است لذا نخستین گام شناخت‌پردازی، مفهوم‌سازی است که نوعی مقوله ذهنی است. در این مرحله نوعی بازنمایی ذهنی صورت می‌گیرد و در این فرایند همه انواع اشیاء، انسان‌ها، و رویدادها با مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط و متناظر می‌شوند. در واقع فرایند بازنمایی ذهنی دربرگیرنده جعل مفاهیم برای مجموعه هستی‌های واقع در جهان است که موضوع شناخت ما به عنوان فاعل شناخت‌پرداز قرار می‌گیرند. (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۲۳۹) برای قابل انتقال یا اشتراک‌پذیر کردن مفاهیم باید آن‌ها را به معنا تبدیل کرد. پس معنا همان مفهوم انتقال‌پذیر است. اگر مفهوم مختص اذهان منفرد باشد؛ معنا همان مفهومی است که از حریم ذهنی بیرون آمده تا دیگران بتوانند در آن شریک شوند و آن را به دارایی مشترک تبدیل کنند. هر مفهوم یا نظام مفهومی که برای دیگر فاعل‌های شناخت‌پرداز هم قابل مشاهده و دسترس و اشتراک باشد معنا نامیده می‌شود. معنا همان تصویر ذهنی است که در معرض دید و تملک دیگران هم قرار می‌گیرد. به عبارتی معنا همان مفهوم است که از مقوله ذهنی به مقوله عینی یا بینادذهنی تبدیل شده است. (همان: ۲۴۴)

با توجه به نگره بنیادین فراساختارگرایی یعنی اصالت کلمه، تعاریف فوق از معنا و مفهوم جای بحث دارد؛ به عبارت دیگر «در ذهن انسان ابتدا توسط حواس پنجگانه کلمه‌محور، از یک توده بی‌شکل و ناهمگون، معنایی در ذهنمان توسط حواس کلمه‌محور که فطری و ذاتی ماست نقش خواهد بست یعنی پیش از دال، ما معنا یا درکی از آن چیز را در خواهیم یافت. (آذربیک و احمدی، ۱۳۹۷: ۱۶) پس معنا در اثر دریافت تأثراتی از پدیدارها و شکل‌گیری کلمه- پدیدار نمود می‌یابد. مرحله نمود کلمه-پدیدارها همان مرحله‌ی تصور ذهنی است. ذهن پس از درک کلمه-پدیدارها از طریق فرایند تصدیق گزاره‌سازی می‌کند و با انواع جملات خبری داده‌های فراوانی را سامان می‌دهد. لذا ابتدا معنا نمود یافته و سپس از طریق قوه تصدیق انواع مفاهیم گونه‌گون شکل می‌گیرد. (همان)

۱_ ساحت ثابت معنایی: ساحت ثابت معنایی فراساختاری است و فراتر از بافت هر گونه متن، هنوز وارد حکم و گزاره نشده و از جنبه دیگر تصویریست که وارد حیطه تصدیق نشده است و فراساختاری بودن ناظر بر همین مقوله زبان‌شناختی است. لذا این ساحت دارای ویژگی می‌باشد: ساحت ثابت معنایی امری پیشینی است. / در ساحت ثابت معنایی مقوله‌سازی زبانی شکل می‌گیرد. / ساحت ثابت معنایی ناظر بر لغت‌نامه‌های ملل است. / ساحت ثابت معنایی زایش‌گر معانی بدیع و فراساختاری است. و این نگرگاه -زبان‌شناسی فراساختارگرایی- نام خود را از این ویژگی از کلمه اخذ کرده است. / ساحت ثابت معنایی به نوعی گویش‌ورانگی، بین‌الذهانی و روابط محوری را سامان می‌دهد. (آذربیک، الف) ۱۳۹۹: orianism.com

۲_ ساحت ثابت مفهومی: این ساحت نیز به واسطه ویژگی‌هایی از ساحت ثابت معنایی متمایز می‌شود که این ویژگی‌ها عبارتند از: ساحت ثابت مفهومی امری پسینی است. / مقوله‌سازی اندیشگانی به واسطه قوه تصدیق در ذهن شکل می‌گیرد. / این ساحت ناظر بر دایره‌المعارف‌های نحل مختلف است. / ساحت ثابت مفهومی کاربردی و درون‌ساختاری عمل می‌کند. / ساحت ثابت مفهومی به نوعی اطلاعات عمومی و برای دیگری که می‌خواهد آن را بشناسد محسوب می‌شود. لذا در قالب جملات خبری، داده‌های متفاوتی به ما می‌دهد. (آذربیک، ب) ۱۳۹۹: ۲۸)

از نگاه آذربیک بنیان‌روایت یا علت بنیادی فراساختار بودن جوهره معنایی کلمه لوگوس است. در این نگرش لوگوس امری انتزاعی نیست؛ بلکه امری انضمامی است که ریشه‌گاه آن در تمام

ساحات متعین خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه است؛ زیرا لوگوس مقام جامع وجودی تمام نمودهای هستی است. لوگوس معلول خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی بشر نیست. زیرا معلول یا باید از عدم باشد یا موجود، و یا وجود باشد یا ماهیت در ساحت موجودیت خود، بنابراین اگر بگوئیم لوگوس ماهیتی است که برآیند ماهیت است پس ما به تکرار یک امر پیشینی پرداخته‌ایم و هر گونه نسبت دادن لوگوس به عدم نیز خلاف عقل است. پس خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه موجودیتی متکثر از مقام جامع وجودی روانگاه هستی «لوگوس» هستند. لذا ما نباید دچار توهم هایدگری شویم که هستی و هستی‌مندان را از یکدیگر منفک پنداریم. «لوگوس خود هستی است» با تمام انضمامیت آن و هر آنچه در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه هستن یافته، نمودهایی تاریخمند (دارای زایش، فرسایش و میرش) از هستی هستند. (همان) ایشان معتقد است؛ لوگوس نه موجود به ماهو موجود است و نه وجود به ماهو وجود بلکه «موجود به ماهو وجود و وجود به ماهو موجود است». لذا نه به موجود عدم‌پنداری ابن عربی معتقد هستیم و نه به اعتباری دانستن وجود در سیستم صدراپی، و نه همانند اگزیستانسیالیست‌ها ماهیت را جعل خود خواسته وجود می‌پنداریم. وجود همانند مقام جامع هستی یعنی لوگوس است. و موجود در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی_فردی هفتگانه هر آن در صیوروت متعینانه است. بنابراین ما نمی‌توانیم آنچنان که هوسرل می‌پنداشت تنها با فنومن مواجه شویم. هر فنومنی در صیوروت تاریخی ناگذیر در اشکال گونه‌گون متافنومنیکیال خود در شدن و نمود است. و ما تا بخواهیم فنومنی را بشناسیم آن هم در پدیدارشناسی انتزاعی هوسرل، این فنومن در پدیدارشناسی انضمامی فراگرایی از متافنومن پیشینی به صورت متافنومن دیگری درآمده است. (همان)

بنابراین می‌توان افزود که هر کلمه یک ساحت ثابت مفهومی و یک ساحت ثابت مفهومی دارد. لذا هر کلمه-پدیداری یک جهان موازی نومنیکیال و فنومنیکیال دارد و کلماتی که تجریدی‌تر هستند و زبانی که تجریدی‌تر است کلیدواژه‌های بیشتری دارد. اما اگر ساحت متغییر گسترده‌ای داشته باشند. ظرفیت نشانه‌پذیری بیشتری دارند.

۳-۲. استعاره

همان‌طور که بیان شد نگرگاه‌های متفاوتی نسبت به استعاره وجود دارد. لذا زبان‌شناسی فراساختارگرا نیز با توجه به انواع ساحت‌های کلمه، رویکرد نوینی به استعاره دارد. در این نگاه استعاره جانمایی یک کلمه-پدیدار یعنی ساحت ثابت معنایی یک کلمه-پدیدار با ساحت ثابت معنایی کلمه-پدیدار دیگر بر مبنای وجه شباهت، قیاس، هم‌آنی، تعامل و... می‌باشد. به عنوان مثال جایگزین ساحت ثابت معنایی کلمه-پدیدار شیر به جای ساحت ثابت معنایی شجاع یا جایگزین شدن ساحت ثابت معنایی شراب یا لعل به جای لب، یا شب به جای ظلم در مثال‌های زیر نمونه‌های از استعاره محسوب می‌شوند. (آذربیک، ۱۳۹۹: الف): (orianism.com)

شیری دیدم تیر می‌انداخت.

لب بر لبش نهادم و شراب نوشیدم.

از آن لعل شکر می‌ریخت.

شب رفتنی‌ست.

در هر کدام از موارد فوق (شیر، شراب، لعل و شب) یک کلمه-پدیدار مستقل است که جایگزین کلمه-پدیدار دیگری (فرد شجاع، لب و ظلم) شده است که محذوف می‌باشند.

نکته دیگر در مورد استعاره فرایند شکل‌گیری آن است. همان‌طور که گفته شد استعاره ممکن است در یک واژه، یک سازه یا ترکیب، یک پاره گفتار و در نهایت در یک جمله شکل گیرد. لذا شکل‌گیری استعاره مبتنی بر تئوری سیال است یعنی ساختارمند نیست، و محدود به ساختار نیست بلکه در همه ساختارها و اجزای ورود به هر ساختاری دارد. با توجه به «تئوری سیال» شعر عریان و این که هیچ‌گاه دو انسان «شاعر» با توجه به «قدرت خلاقیت، حوزه و میزان دید و مطالعه، ویژگی‌های فردی و شخصیتی مانند سن، جنس و... و شاخص‌های مکانی، زمانی و زبانی در یک سطح کاملاً برابر و مشابه قرار نخواهند گرفت بنابراین آفرینش‌های هنری این دو انسان نیز هرگز همانند هم نخواهد بود. (آذربیک، ۱۳۸۰: ۸)

اگر به ساختارهایی چون واژانه (کلمه محور)، شعر پدیدار (گزاره محور) و جملات (نحو محور) و دستوری شده) دقت شود و با جایگزینی یک کلمه-پدیدار به جای کلمه-پدیدار استعاره به وجود آید، مشخص می‌شود که استعاره ساختارها صادق است.

واژانه (کلمه محور)

زن

پنجه

تار

□□

زن

پنجه

تار

□□□

ماه

شاخه / شاخه

آواز

(مسیح، ۱۴۰۰: ۲۷۶)



در این واژانه که با فراروی از قواعد دستور زبان و جمله محوری شکل گرفته است در اپیزود سوم ماه جایگزین زن شده است و وجه شبه هر دو که زیبایی بوده حذف شده است، این نوع استعاره بر مبنای تشبیه شکل گرفته است. در واقع بعد ثابت معنایی کلمه-پدیدار ماه جایگزین بعد ثابت معنایی کلمه-پدیدار زن شده است؛ یعنی جوهره گفتاری-نوشتاری یک کلمه به جای کلمه دیگر قرار گرفته است که از لحاظ معنایی پیوندی هنری و زیبایی شناسانه بین آن‌ها برقرار است یعنی جوهره‌های گفتاری و نوشتاری متباین، مختلف و ارتباطی با همدیگر

ندارند ولی از لحاظ جوهره معنایی همانندی رخ داده که سبب شده کلمه-پدیدار ماه جایگزین کلمه-پدیدار زن شود.

بنابراین در زبان‌شناسی فراساختارگرا می‌توان از این دستور زبان به دستور زبان نقطه‌ای یاد کرد. در دستور زبان نقطه‌ای نحوه قرار گرفتن کلمات در ساختار زبان پراکنده و نقطه‌وار است اما پراکندگی آن تابع نظم است که جوهره معنایی ایجاد می‌کند، در واقع یک نوع نظم خودانگیخته و درون خیز کلمات برای هم‌افزایی کلمات، درست نقطه مقابل محور همنشینی در ساختار زنجیره‌ی گفتار که در آن کلمات در کنار همدیگر قرار گرفته تا معنای جمله منتقل شود. در واژه‌ها کلمات طبق این نظم خودانگیخته در محور هم‌افزایی و تحت دستور زبان نقطه‌وار معنای مورد نظر را منتقل می‌کنند. (آذربیک، (ب)، ۱۳۹۹: ۳۶)

با بهره‌گیری از این دستور زبان پیشین‌ذاتی مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا دو ژانر واژه‌ها و شعر پدیدار را پیشنهاد کرده است. تا اثبات شود که مرحله تک‌کلمه‌ای و جملات اولیه در کودک حامل همگانی‌هایی برای زبان هستند که بدون در نظر گرفتن زبان و زمان و مکان می‌توانند معنا را در قالب دستور زبان نقطه‌وار انتقال دهد و سرایش انواع واژه‌ها در فرم‌ها و ساختارهای گونه‌گون مصداق این دستور زبان پیشینی می‌باشد.

شعر پدیدار (گزاره محور)

آغوش آدم برفی

یک جفت خرگوش

یک جفت کبوتر

آفتاب آمد

ده جفت کبوتر

ده جفت خرگوش

کاش آدم برفی زنده بود

(ر.ک. آثار آذربیک، همتی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۶۷)

در این شعر پدیدار که با فراروی از قواعد دستور زبان و بدون کاربرد ساختارهای درون زبانی شکل گرفته است، آدم برفی در ترکیب «آغوش آدم برفی» جایگزین فرد فداکار که محمل و مأمنی برای افراد بی‌پناه می‌باشد؛ شده است. آدم برفی موجودی زودگذر است که در زمستان یعنی شرایط سخت نمود عینی یافته است و آغوش آدم برفی که خود حامل یک پارادوکس ظریف است. با کلمه-پدیدار فرد فداکار ارتباط هم‌آنی برقرار کرده است. از نگاه دیگر خرگوش و کبوتر نیز در شرایط برفی موجودات بی‌پناهی هستند که در این متن جایگزین افراد بی‌پناه شده‌اند و براساس وجه شباهت استعاره ساخته‌اند.

با توجه به اینکه واژه‌ها و شعر پدیدار را می‌توان نشأت گرفته از مرحله تک واژه‌ای و دو واژه‌ای زبان‌آموزی کودک دانست. می‌توان در زبان‌شناسی فراساختارگرا مؤلفه‌های همگانی را برای زبان تعریف و تدوین کرد که عبارتند از: هیچ کلمه‌ای پیشاپیش فعل، اسم، حرف اضافه، قید، صفت و... نیست و خصلت نحوی ندارد. / جایگاه هیچ کلمه‌ای پیشاپیش در ساختار زنجیره گفتار و دستور زبان تعریف نشده است. زیرا ساختار زنجیره گفتار یک مقوله پسینی و براساس قراردادهای تدوین شده است. / کلمه فراتر از هر قراردادی دارای معناست و قراردادهای ساحت متغییر ابعاد فراساختاری کلمه است. یعنی سنت‌های متن ساحت متغییر ابعاد ثابت را نمود بخشیده است. (آذریچک، ۱۳۹۹: الف) (orianism.com)

این ژانرها به دستور زبان دستور می‌دهند که تا حد ممکن فقط در/ با اسم‌ها و افعال حرکت کند. بدون هرگونه وابستگی و دل بستگی به کلماتی که ذاتاً هیچ هویتی غیر از جهان درون دستوری ندارند. جهانی‌های استخراج شده از شعر پدیدار: بنیادی‌ترین جملات در تمام زبان‌ها از اسم و فعل تشکیل یافته است. / تمام زبان‌ها مقوله نحوی اسم و فعل دارند. / انواع حروف اضافه بر ساخت‌هایی پسینی و قراردادی زبان هستند و پیشینی نیستند. / بنیادی‌ترین جملات در تمام زبان‌ها (اسم+فعل) یک گزاره وجودشناختی است. (همان)

دستوری‌شدگی (نحو محور)

نرگس مستاش جانم را نوازش کرد.

در این ساختار زنجیره گفتار که ارکان دستوری و نقشمند شده جمله هر یک در جایگاه خویش قرار گرفته‌اند کلمه-پدیدار نرگس علاوه بر معنای صریح دارای معنای ضمنی از نوع استعاره است. در این جمله «نرگس مستاش» فاعل جمله، «جانم را» مفعول صریح، و نوازش

کرد «فعل» جمله است. لذا کلمه-پدیدار نرگس جایگزین کلمه-پدیدار چشم شده است. لذا می‌توان گفت که حضور استعاره به ساختار وابسته نیست. و در هر ساختار و بافتی کارکرد خاص خود را بازنمایی می‌کند.

بنابراین در مرحله تک کلمه‌ای و دو کلمه‌ای که نمود آن‌ها واژانه و شعر پدیدار است، ما با امر واقع روبه‌رو هستیم. اما در ساختار زنجیره گفتار و مرحله دستوری‌شدگی، امور تخیلی و نمادین نیز جلوه‌گر هستند و استعاره مفهومی در مرحله دستوری‌شدگی زبان نمود یافته است. که بیانگر امور نامتعیین، گنگ هستند.

۴-۲. چند اشکال بر مبانی معنی‌شناسی شناختی

به منظور به چالش کشیدن استعاره مفهومی ابتدا می‌بایست مبانی معنی‌شناسی شناختی را به چالش کشید. زیرا استعاره مفهومی بر اصول نظریه معناشناختی زیر استوار است:

۱- ساختار مفهومی بدنمند است. (نظریه بدنمندی شناخت: این نظریه به دنبال شناخت ماهیت تعامل انسان با جهان خارج و آگاهی او از جهان خارج هستند. براساس این نظریه ساختارهای مفهومی از تجربه انسان مشتق می‌شوند و نهایتاً آنچه که ماهیت سازمان مفهومی را معنادار می‌کند تجربه‌ای است که با آن همراه است. و یکی از راه‌هایی که تجربه‌های بشری را تبدیل به مفاهیم معناداری می‌کند، طرحواره‌های تصویری هستند مانند طرحواره تصویری حجم و حرکت و... (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۹: ۲۴-۲۵)

بنابراین یکی از دل‌مشغولی‌های زبان‌شناسان شناختی رابطه بین ساختار مفهومی با تجربه حسی جهان خارج است و لیکاف و جانسون در طرح استعاره مفهومی بدان استناد و تأکید فراوان دارند. لذا تجربیات حسی بدنمند را زیربنای تحلیل معنی و مفهوم قرار می‌دهند. اما می‌توان بر این نگرش سه اشکال اساسی گرفت:

الف) درک مفاهیم و معانی تنها از طریق تجربه سبب می‌شود ما به معنی و مفهوم نگاه تک ساحتی ساختاری داشته باشیم و سایر ابعاد آن نامکشوف باقی بماند. لذا زبان‌شناسی فراساختارگرا به چندین منبع ادراک (و نه شناخت)-منبع باز، عقل، حس، شهود، سنت و تخیل برای ادراک معنا و مفهوم متکی است. زیرا درک تنها با تکیه بر حواس انجام نمی‌گیرد و

درک کلمه-پدیدارها، و تأثراتی که از پدیدارها به درونگاه ادبی منتقل می‌شود تنها متکی بر حواس نیست.

ب) نکته دیگر آنکه در زبان‌شناسی فراساختارگرا حواس پنجگانه به صورت پیشینی کلمه‌محور است و در زبان‌شناسی شناختی، تأثرات که از پدیدارها دریافت می‌شود بر حواس غریزی مبتنی است. لذا درک در زبان‌شناسی فراساختارگرا مبتنی بر دستگاه شعوری کلمه‌محور پیشاپیش مقولات، نسبیت، کمیت، کیفیت، زمان، مکان، جنس، نوع و .. را پردازش می‌کند. و در زبان‌شناسی شناختی این مقولات پس از شکل‌گیری مفهوم و در ساختار و بافتار زنجیره گفتار صورت می‌گیرد. بنابراین در ساختار مفهومی بدنمند ذات و جوهره معنایی کلمه نادیده گرفته می‌شود. و به قراردادهایی که ساختارها بر کلمه تحمیل می‌کنند اصالت می‌دهد و تأکید دارد. (ر.ک. مقدمه آذرپیک، همتی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲۳)

پ) نکته سوم اینکه ساختار مفهومی بدنمند گزاره‌محور است. یعنی معنای کلمه متکی بر روابط بین اجزاء در ساختارها و و بافتارها است. یعنی معنی کلمه امری پسینی است و پس از تشکیل روابط ساختاری نمود می‌یابد. اما در زبان‌شناسی فراساختارگرا کلمه‌محور است و معنا را امری فراساختاری می‌داند که در ساختارها و بافتارهای مختلف ساحت‌هایی از آن در مقولات متفاوت نمود می‌یابد. (همان)

۲- ساختار معنایی ساختار مفهومی است: این اصل بیانگر آن است که زبان به جهان خارج اشاره ندارد بلکه به مفاهیم موجود در ذهن سخنگو مربوط می‌شود. و در واقع معماری شناخت بشر بر عهده مفاهیم است و کاربردی‌ترین راه برای فهم جهان خارج داشتن مفاهیم است. (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۹: ۲۴-۲۵)

این نگرش به مراحل نمود کلمه-پدیدارها در درونگاه ارجاع دارد. و نحوه نمود کلمات در هستی در زبان‌شناسی فراساختارگرا و زبان‌شناسی شناختی با یکدیگر کاملاً متفاوت است. در زبان‌شناسی فراساختارگرا آدمی پس از دریافت تأثراتی خاص جوهره معنایی خاصی را منعکس می‌کند که این جوهره معنایی با آن پدیدار رابطه متقابلی دارد و نسبت به دیگر کلمه-پدیدارها، وجهه تمایزاتی، تشخیصی می‌یابد. این مرحله همان تصور است که ذهن پس از دریافت تصورات گوناگون از این داده‌ها، طی مرحله تصدیق گزاره ساخته و تصورات را تبدیل به تصدیقات یا حکم می‌کند. (آذرپیک، ۱۳۹۹: ۳۰)

تصویر کلمه-پدیدار_____ گل، سنگ، کوه، مشت، دیوار، پنجره

تصدیق_____ سنگ سخت است؛ گل زیبا است؛ مشت محکم است و...

در مرحله تصدیق ما با گزاره‌هایی مواجه هستیم که در مورد کلمه-پدیدارها به قضاوت می‌پردازد و احکامی را صادر می‌کند. لذا:

معنا ← تصور ← کلمه-پدیدار ← پیشینی و فراساختار

مفهوم ← تصدیق ← گزاره ← قراردادی و درون‌ساختی-برون ساختاری

۳- بازنمایی معنایی دایره‌المعارفی است: در این گزاره واژه به مثابه نقطه دسترسی در نظر گرفته می‌شود. بدان معنا که واژه وسیله‌ای برای دستیابی به دانشی است که به مفاهیم خاص یا قلمرو مفهومی خاص مربوط می‌شود و لذا واژه تنها نمایانگر مجموعه‌ای از عناصر معنایی نیست. (لنگاکر، ۱۹۸۷، ر.ک. روشن و اردبیلی، ۱۳۹۹: ۲۹)

با توجه به تمایز معنی و مفهوم، جوهره معنایی کلمه دارای دو ساحت ثابت معنایی و ساحات متغییر معنایی است. ساحت ثابت معنایی کلمه به یک یا چند معنی ثابت اشاره دارد که اغلب در لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های لغت دو زبانه ثبت و ضبط شده‌اند. در زبان‌شناسی شناختی واژه وسیله‌ای برای دستیابی به دانشی است که به مفاهیم خاص یا قلمرو مفهومی خاصی مربوط است. این در حالی است که این دانش یا قلمرو مفهومی خاص در زبان‌شناسی فراساختارگرا همان ساحات متغییر معنایی کلمات است که با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت در قلمروهای مختلف نمود معنایی یافته‌اند. لذا این نگرش که کلمه نقطه دسترسی یا وسیله‌ای برای دستیابی به دانشی است که به مفاهیم خاص مربوط می‌شود پذیرفته نیست. زیرا این مفاهیم در جوهره معنایی کلمات یافت می‌شوند و معنا و مفهوم کلمات کلی فراتر از هم‌افزایی ساحات ثابت و ساحات متغییر معنایی است نه یکی به تنهایی. بنابراین می‌توان گفت در نگرش زبان‌شناسی شناختی اصالت و تأکید اصلی بر ساحات متغییر معنایی است و ساحات ثابت به حاشیه رفته یا کاملاً نادیده گرفته شده است.

۴- ساخت معنایی مفهوم‌سازی است: براساس این نگرش زبان معنا را رمزگذاری نمی‌کند، بلکه این واژه‌ها و سایر واحدهای زبانی هستند که انگیزه ساختن معنا به شمار می‌روند بر طبق

این دیدگاه، معنا در سطح مفهومی ساخته می‌شود و ساختن معنا معادل مفهوم‌سازی است. بنابراین معنا چیزی جدا نیست که توسط زبان بسته‌بندی شود بلکه یک فرایند است. (همان)

با توجه به مراحل نمود جوهره معنایی و تصور و تصدیق می‌توان نتیجه گرفت که بازنمای این مراحل در زبان را می‌توان با زبان تک کلمه‌ای کودک (مرحله واژانه‌ای)، و مرحله دوم زبان‌آموزی کودک را به مرحله دو یا چند کلمه (یا مرحله پدیداری) و مرحله جمله‌سازی کامل در کودک را به دستوری‌شدگی یا نحو نسبت داد. این مراحل نشان می‌دهد که معنا امری پیشینی، فراساختار و مفهوم پسینی و ساختارمند است. و تا ساختار و بافتاری وجود نداشته باشد ما با مفاهیم روبه‌رو نیستیم. لذا نمی‌توان گفت که ساخت معنایی مفهوم‌سازی است. در این نگرش مرحله درک معنا پس از مفهوم‌سازی در ساختار و بافتار تصور شده است. در حالی که مفهوم‌سازی فرایندی است که بر پایه ارتباط کلمه-پدیدارها و تشکیل نقش‌های ثانویه‌ای (فاعل، فعل، مفعول، متمم) شکل می‌گیرد. یعنی کنش و واکنش بین ساحات متغییر و ثابت معنایی کلمه-پدیدارها. چیزی که در نگرش زبان‌شناسی شناختی به حاشیه رفته است. و تمرکز به جای کلمه بر مفهوم قرار گرفته است.

۱-۴-۲. ساحت متغییر معنایی یا استعاره مفهومی؟

با توجه به آنچه گفته شد استعاره دارای یک بنیان‌روایت است که از دوران کلاسیک تا پیش از زبان‌شناسی شناختی مبتنی بر قیاس، تشبیه، هم‌آنی، تعامل و... تعریف شده بود که همگی ماهیت استعاره را کلمه می‌دانند. اما در نگرش زبان‌شناختی شناسی لیکاف و جانسون قانون استعاره را بر اساس مفهوم تعریف می‌کنند. در واقع از نگاه آن‌ها «بنیان استعاره نه بر اساس شباهت، که بر پایه ارتباط قلمروهای متقاطع هم‌زمان در تجربه انسان و درک شباهت‌های این حوزه‌ها شکل گرفته است. همچنین بخش عمده نظام مفهومی ما استعاری است... (Lakoff & Johnson, 1980: 244) لذا می‌توان بر نگرش لیکاف و جانسون چند اشکال گرفت:

اول اینکه ماهیت استعاره را صرفاً مفهومی می‌داند و زبان را دایره گسترده‌ای از مفاهیم استعاری فرض می‌کند و لذا کلمه را که محل ریزش و بارش و زایش انواع معانی، استعاری، مجازی، کنایی و .. است، نادیده می‌گیرد. در نگاه لیکاف و جانسون استعاره مفهومی جدا از کلمه در نظر گرفته می‌شود. در حالی که استعاره ساحتی از کلمه است.

دوم اینکه لیکاف و جانسون به جای گسترش مفهوم استعاره، حوزه تعریف آن را تغییر دادند و بر مفهوم تأکید بسیار دارند. در واقع آن‌ها صورت مسئله را عوض کردند. و با اشاره به انواع ساحات متغییر معنایی کلمه، که با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت معنایی در بافتارها و ساختارهای مختلف- در هرم مشکک مادرمائیک انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی- فردی هفتگانه- انواع بازی‌های زبانی را متحمل می‌شوند استعاره را تعریف می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت میان ساحات متغییر معنایی و تعریف استعاره مفهومی خلط مبحث وجود دارد. (آفریک، ۱۳۹۹) (الف: orianism.com)

سوم اینکه استعاره مفهومی با تأکید بر مفهوم و انواع معنایی متغییر کلمات در ساختارهای گوناگون ساحات ثابت معنایی را نادیده می‌گیرند و کلمه را بی‌معنا یا همه معنا می‌دانند. در واقع کلمه تا زمانی که در ساختار زنجیره گفتار قرار نگیرد بی‌معنی است. و هنگامی که در بافت قرار گرفت مفاهیمی را به وجود می‌آورد که در نهایت از آن مفاهیم معنایی شکل می‌گیرد. معنا از نگاه آن‌ها قراردادی و تابع بافت و روابط بین دیگر کلمات است. در حالی که در زبان‌شناسی فراساختارگرا معنا امری فراساختار و پیشینی است. و انواع معنایی که در بافت‌های مختلف ظهور می‌یابد ساحات متغییر معنایی کلمه است.

بنابراین با توجه به خلط مبحث استعار مفهومی و ساحات متغییر معنایی در ذیل با ذکر نمونه این ساحات از جوهره معنایی کلمه را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم.

ماهش را نشان داد.

در این نمونه کلمه-پدیدار ماه جایگزین کلمه-پدیدار معشوق شده است. ماه یک یا چند ساحات ثابت و بی‌نهایت ساحت متغییر دارد. در این نمونه ماه با حفظ ساحت ثابت معنایی جانشین جوهره (معنایی، گفتاری، نوشتاری) کاملاً متفاوت شده است. اما بین این دو کلمه-پدیدار وجه اشتراک (این‌همانی، قیاس، تشبیه، تعامل، و...) وجود دارد که سبب شده ماه جایگزین معشوق شود؛ و معنای ثانویه‌ای خلق گردد و کلمه-پدیدار ماه ماهیت‌مند شود. در واقع ماهیت کلمه-پدیدار ماه یعنی معشوق جوهره معنایی، گفتاری و نوشتاری کاملاً مستقل و متمایزی دارد.

مروارید در دهانش درخشان است

کلمه-پدیدار مروراید جایگزین کلمه-پدیدار دندان به جهت وجه شبه سفید و درخشان بودن شده است.

در خانه برف بر ابرو و موی پیرمرد نشسته بود و در بیرون بر درختها
کلمه-پدیدار برف جایگزین کلمه-پدیدار پیری به جهت وجه شبه سپیدی شده است.
شیری دیدم تیر می انداخت.

کلمه-پدیدار شیر جایگزین کلمه-پدیدار شجاعت شده است.
گاو مان زائید.

کلمه-پدیدار گاو جایگزین کلمه-پدیدار مشکلات و مصائب شده است.
خر ما از کره گی دم نداشت.

کلمه-پدیدار خر جایگزین کلمه-پدیدار شانس شده است.

اما در نمونه‌های زیر که به عنوان استعاره مفهومی توسط لیکاف و جانسون در کتاب
«استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» معرفی شده‌اند.

احمد دیروز از کما بیرون آمد

از شنیدن حرف جبهه‌اش باز شد

ادعای شما غیرقابل دفاع است

همه استدلال‌هایم را سرنگون کرد

وقتتان دارد تمام می‌شود

او از روحیه بالایی برخوردار است.

آذریک می‌گوید: که مقوله‌هایی چون حجم، زمان، سفر، ظرف، جهت، مجرا، و... مفاهیمی هستند که در ساختارهایی چون جمله، پاره گفتار، پاراگراف و... ایجاد شده‌اند. این مقولات و مفاهیم غالباً در ساختار معنا می‌یابند و خارج از آن حضور پدیداری ندارند و امر واقع نیستند.

بلکه امر کلی و ایده و مُثلی هستند که حاصل تخیل می‌باشند. از کما خارج شدن امر واقع نیست بلکه یک امر کلی است و امر کلی در نگرش افلاطونی، شامل ایده‌ها یا صور مُثلی می‌باشند که نامشخص و گنگ هستند. بنابراین هیچ چیزی زمان نیست؛ هیچ چیزی مکان نیست و این کل است که مفهوم، زمان، مکان، حجم، جهت، ظرف، و... را ایجاد می‌کند. امرواقع در برابر امر تخیلی قرار دارد و عبارتند از مادیت زمخت تقسیم‌ناپذیری که مقدم بر نمادسازی وجود دارد. یا واقعیت زمخت پیشانمادینی که ارتباط تنگاتنگی با بدن دارد. امر واقع نیازی است که گرسنگی را برمی‌انگیزد نه ایزه‌ای که آن را برطرف می‌کند. پس حجمی که در جمله «احمد از کما بیرون آمد» ایجاد شده است پدیدار نیست بلکه تنها یک کلمه است که حاصل ساختار کلی جمله و امری کلی و خیالی است. یا باز شدن جبهه‌اش امرواقع و پدیداری در جهان واقع نیست بلکه ساختار و بافتار جمله و همنشینی این کلمات بر طبق قواعد همنشینی سبب ایجاد شکل‌گیری کلمه به نام باز شدن جبهه شده است. و این باز شدن همانند باز شدن در، یا باز شدن پنجره پدیداری در جهان واقع نیست. بلکه تنها کلمه است و به مفهوم‌مندی سرعت، حرکت، عشق، حجم، مکان، زمان و ... اشاره دارد. (آذربیک، ۱۳۹۹ (ب): ۴۵)

او در جایی دیگر می‌افزاید؛ حجم، سفر، مکان، زمان، ظرف و... در مقام ایده و صور مثالی هستند که کلی، نامشخص، گنگ، بدون مصداق متعین و امری تخیلی‌اند نه امری متعین و مشخص که در مقام اشاره مستقیم و متعین باشند. زیرا کلمه انعکاس نمی‌دهد و تنها یک ایده است. اما کلمه-پدیدار انعکاس می‌دهد و محل و مصداق اشاره است. تنها می‌توان گفت مفاهیمی مانند، حجم، مکان، زمان، ظرف، و... مفاهیمی به مثابه مُثُل و ایده هستند نه پدیدارهایی به مثابه امر واقع. لذا ایده یا امر کلی در این گونه جملات و مفاهیم شدیداً درون ساختاری است. یعنی؛ ۱- وابستگی مطلق به بافتار و ساختار دارند. ۲- شدیداً مُثلی و ایده‌هایی هستند که هیچ ارتباطی به پدیدار به ما هو پدیدار در جهان واقع ندارند. بیرون آمدن از کما، باز شدن جبهه، سرنگون شدن استدلال‌ها، تمام شدن وقت و روحیه بالا اموری کلی هستند. اما بیرون آمدن از خانه یک امر مشخص و متعین در جهان واقع است. بنابراین این بیرون آمدن نیست که امرواقع را می‌سازد بلکه پدیداری مشخص و متعین به نام خانه است که آن را از امر کلی به سمت پدیداربودگی در جهان واقع تبدیل می‌کند. (آذربیک، ۱۳۹۹ (الف): orianism.com)

بنابراین استعاره مفهومی در نمونه‌های زیر همان ساحات متغییر معنایی کلمات است که با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت در ساختارها و بافتارهای انواع مفاهیم را نمود می‌بخشند.

لذا می‌توان گفت ساحات ثابت کلمات همان امرواقع است و ساحات متغییر معنایی مفاهیمی هستند که ایده‌ها و مقولات گوناگون را درون ساختارها بیان می‌کنند. پس استعاره مفهومی رویکرد دیگری نسبت به استعاره نیست که معنای آن را وسعت بخشیده باشد.

در نمونه‌های زیر استعاره‌های مفهومی «مباحثه جنگ است» از کتاب استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم انتخاب شده است.

ادعای‌های شما غیرقابل دفاع‌اند

او به نقاط ضعف استدلالم حمله کرد

انتقادات او درست هدف‌گیری شده است

من استدلالش را در هم کوبیدم

تا کنون در هیچ مباحثه‌ای بر او پیروز نشده‌ام

همه استدلال‌هایم را سرنگون کرد.

در تمام نمونه‌های فوق «غیرقابل دفاع بودن ادعا»، «حمله به استدلال»، «هدف‌گیری انتقاد»، «درهم کوبیدن استدلال»، «پیروز نشدن در مباحثه» و «سرنگون کردن استدلال» یک امر کلی، گنگ، و نامتعین وجود دارد و معنای ضمنی که مورد نظر جانسون و لیکاف است در تعریف سنتی و حتی مدرن استعاره، که جایگزینی یک کلمه-پدیدار مستقل به جای کلمه-پدیدار مستقل دیگر بر مبنای-شبهت، قیاس، تعامل، هم‌آنی، و... است. رخ نداده است. تنها ساحات‌های متغییر معنایی کلمه جنگ -یا به بیان درست‌تر کلمات قلمروهای مفهومی کلمه جنگ مانند حمله، درهم کوبیدن، پیروز شدن، سرنگون کردن، هدف‌گیری و... - با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت معنایی در شرایط مختلف بروز و ظهور می‌یابد. این شرایط مختلف به علت وجود انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی مفاهیم متفاوتی را نمود می‌یابد.

نکته دیگر آنکه در تعریف استعاره هم کلمه-پدیداری که جایگزین می‌شود و هم کلمه-پدیدار اولیه هیچ یک با حفظ و همراهی ساحات ثابت معنایی در متن حضور ندارند. زیرا اگر با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت حضور یابند استعاره نیست، بلکه معنای ضمنی یا

همان ساحات متغییر معنایی است. اما در تعریف استعاره مفهومی و نمونه‌های فراوانی که در کتاب «استعاره‌های که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» وجود دارد، هر مفهومی در هر مقوله‌ای که تحت عنوان استعاره مفهومی نمود می‌یابد با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت ظهور یافته است. در نمونه‌های فوق هر یک از مفاهیم ساحات ثابت کلمه-پدیدار جنگ را نمود می‌بخشد. زیرا بدون حضور ساحات ثابت، انواع معانی ضمنی یا انواع ساحات متغییر معنایی، بنیان و اساس و مرکزیت کانونی برای نمود قلمرهای مفهومی چون حمله، درهم کوبیدن، پیروز شدن، سرنگون کردن، هدف‌گیری و... ندارند.

بنابراین «براساس نگرش آذربیک هر قلمرو مفهومی تحدیدیت دارد؛ بدین معنا که هر کلمه-پدیداری دارای ساحات ثابت محدود معنایی و ساحات محدود مفهومی است. و هر چقدر یک کلمه-پدیدار در ساختارهای گوناگون مفاهیم متفاوتی را آشکار می‌سازد و در نهایت این قلمرو در جایی به پایان می‌رسد. لذا کلمه-پدیدارها تحدیدیت مکانی، زمانی، سنتی-فرهنگی (تمام علوم انسانی و علوم نظری) دارند. به عنوان مثال تحدیدیت کلمه آب در زمین‌شناسی، با آب در زیست‌شناسی و آب در شیمی و در ادبیات متفاوت است. پس تحدیدیت تنها شامل کلمات نیست بلکه هر متنی، هر کتابی و در نهایت هر موضوعی ساحات محدود یا تحدیدیت معنایی دارند و درواقع با حفظ و همراهی همواره آن ساحات محدود یا تحدیدیت معنایی است که می‌توانند در علم، فلسفه، ریاضیات و... وجود داشته باشند. (آذربیک، ۱۳۹۹(الف): orianism.com)

در ادامه اضافه می‌کند کلمه به معنای کلی سه ساحت زایشی متفاوت دارد هر کلمه‌ای با حفظ ساحات محدود ثابت معنایی در انواع ساختار و بافتارها می‌تواند بی‌پایان معنای متغییر بپذیرد. همچنین در کلمه هر معنایی که از جوهره معنایی انعکاس می‌یابد یا خارج می‌شود. جوهره محدود مفهومی است و دیگر آنکه هر کلمه-پدیداری با جایگزین شدن به جای کلمه-پدیدار دیگر بر اساس-تشبیه، قیاس، تعامل، هم‌آنی و... ایجاد زایش معنایی می‌کند. بنابراین می‌توان گفت تمام اشکال و فرم‌هایی که کلمه می‌سازد و از درونۀ جوهره معنایی، گفتاری و نوشتاری دچار زایش، ریزش و بارش می‌شود. ساحات زایشی کلمه نام دارد. که به طور کلی عبارتند از: ۱- ساحات بی‌پایان متغییر، ۲- ساحات محدود مفهومی و ۳- ساحات استعاری. (همان)

نکته دیگر آنکه برخلاف نظر چامسکی که ساحات زایشی را در قواعد گشتاری و نحو می‌بیند که سبب زایش معنا و ایجاد بی‌نهایت مفهوم در ساختارهای متفاوت می‌شود. از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا محل و مکان زایش معنا و مفهوم جوهره معنایی کلمه است نه نحو و

قواعد گشتاری زایشی که سبب انتقال معنا از ژرف‌ساخت به روساخت می‌شود. علت زایش معنا و مفهوم از جوهره معنایی کلمه فراساختار بودن آن است بر خلاف نگاه چامسکی که بیان می‌دارد نحو سب زایش بی‌نهایت جمله می‌شود باید گفت که نگاه فراساختاری به کلمه سبب زایش بی‌نهایت ساختار برای ریزش و بارش و زایش معنا و مفهوم می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به تعریف استعاره و انواع نگرش‌ها به استعاره، و در نهایت تعریف استعاره مفهومی از نگاه لیکاف و جانسون می‌توان گفت که در تعریف استعاره با جهشی معناساختی مواجه هستیم که دیگر استعاره براساس «الف ب است یا الف جایگزین ب است» یا نگرش «مبدأ- مقصد» برمبنای تشبیه، قیاس، هم‌آنی، تعامل و... تعریف نمی‌شود. و لیکاف و جانسون بر مبنای اصول معناسناسی شناختی-بدنمندی مفهوم، ساختار معنایی، ساختار مفهومی است، معنای دایره‌المعارفی و ساخت معنایی مفهوم‌سازی است- استعاره را امری شناختی معرفی می‌کنند که تجربه انسان ماهیت سازمان مفهومی را معنادار می‌کند. با این اوصاف هر چند استعاره مفهومی بر معنای ضمنی کلمات، ترکیبات، پاره‌گفتارها و جملات تمرکز دارد، اما براساس نگرش فراساختارگرایی آذرپیک، به مقام جامع وجودی کلمه و انواع جوهره‌های آن، استعاره مفهومی، تعریف دیگری از استعاره، ادامه تطور استعاره و یا حتی نگرش متفاوت به استعاره هم نیست. بلکه لیکاف و جانسون با تمرکز بر انواع ساحات متغییر معنایی کلمات که با حفظ و همراهی همواره ساحات ثابت در ساختارهای گوناگون مفاهیم گوناگونی را از زاویه مقولات گوناگون را استعاره مفهومی می‌دانند. در واقع میان تعریف استعاره و استعاره مفهومی و ساحات متغییر معنایی، خلط مبحث اتفاق افتاده است. زیرا لیکاف و جانسون کلمه را ابزاری مادی می‌بینند که مفاهیم آن در تجربه و قراردادهای نمود می‌یابد نه وجودی فراساختار که دارای انواع جوهره‌های معنایی، گفتاری، نوشتاری، حرکتی، اجتماعی و... است. و جوهره معنایی زایاترین و گسترده‌ترین جوهره کلمه است که دارای یا یا چند ساحت ثابت معنایی و بی‌نهایت ساحت متغییر معنایی است. لذا جایگزینی یک کلمه-پدیدار با کلمه-پدیدار دیگر (تعریف استعاره) با تمرکز بر ساحات متغییر معنای کلمه (استعاره مفهومی) دو نگرش کاملاً متفاوت به کلمه هستند. که در استعاره هر کلمه-پدیداری بدون حفظ و همراهی ساحت ثابت معنایی جایگزین کلمه-پدیدار دیگر می‌شود. اما در استعاره مفهومی هر کلمه‌ای با حفظ و همراهی ساحات ثابت معنایی، ساحات متغییر معنایی را در زنجیره گفتار نمود می‌بخشد. و

دیگر آنکه مفاهیمی که در استعاره مفهومی بر آن‌ها تمرکز شده است اغلب کلی، نامتعیین و مثلی هستند و بر امری واقع در جهان هستی‌مندان دلالت ندارد.

منابع

- آذریبکه، آرش، احمدی، پروین (۱۳۹۸)، «معنی‌شناسی عمیق‌گرا»، *مطالعات نقد زبانی و ادبی (رخسار زبان سابق)* شماره ۱۰، صص ۸۵-۱۱۴.
- آذریبکه، آرش، احمدی، پروین (۱۳۹۷)، «بررسی مفهوم پدیدار از نگاه مکتب اصالت کلمه»، *مطالعات نقد زبانی و ادبی (رخسار زبان سابق)*، دوره دوم، شماره ۶ و ۷، صص ۵-۲۴.
- آذریبکه، آرش (۱۳۸۰)، «فقط شعرها بخوانند» (نخستین بیانیه مکتب اصالت کلمه)، کتابچه گل‌صد برگ، ۳۰ مرداد ۱۳۸۰، ص ۸.
- آذریبکه، آرش (۱۳۹۹)، (الف) «زبان یا کلمه؟» (سلسله درس‌گفتارهای زبان‌شناختی، اندیشکده کلمه‌گرایان ایران)، orianism.com.
- آذریبکه، آرش (۱۳۹۹)، (ب) «تقابل فرا و پسا در ساختارها» (سلسله درس‌گفتارهای زبان‌شناسی در اندیشکده کلمه‌گرایان ایران)، orianism.com.
- استیور، دان (۱۳۸۴)، *فلسفه زبان دینی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، تهران: نشر ادیان.
- روشن، بلقیس، اردبیلی، لیلا (۱۳۹۹)، *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*، چاپ سوم، تهران: نشر علم.
- زنگویی، اسدالله، شعبانی ورکی، بختیار و همکاران (۱۳۸۹)، «استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت»، *مطالعات تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد*، دوره یازدهم، شماره ۱، صص ۷۶-۱۰۷.
- کریمی، طاهره، علامی، ذوالفقار (۱۳۹۲)، «استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن» *فصلنامه علمی-پژوهشی نقد ادبی*، سال ۶، شماره ۲۴، صص ۱۶۸-۱۴۳.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۹)، «مفهوم، معنا، زبان»، *فصلنامه پژوهش سیاست*، سال دوازدهم، شماره ۲۹، صص ۲۳۷-۲۵۲.

گلفام، ارسلان، یوسفی راد، فاطمه (۱۳۸۱)، «زبان‌شناسی شناختی و استعاره» مجله الکترونیکی پایگاه اطلاعات علمی (SID) شماره ۳ و ۴ (مسلسل ۱۵)، منبع اصلی مجله تازه‌های علوم شناختی.

مسیح، نیلوفر (۱۴۰۰)، جنس سوم (عاشقانه‌های یک فرازن)، کرمانشاه: دیباچه.

هاشمی، شبیم (۱۴۰۰)، بانوی واژه‌ها، کرمانشاه: دیباچه.

همتی، آریو، رشیدی، علی (۱۴۰۰)، جنبش ادبی ۱۴۰۰، تهران: مهر و دل.

Abrams, M.H. (2005) A GLOSSARY OF LITERARY TERMS. Heinle & 9 ED.

Lakoff, G., & Turner, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago and London: University of Chicago Press.

Langacker, R. (1987) *Foundation of cognitive grammar, volume I*. Stanford CA: Stanford University Press.

